

بسم الله الرحمن الرحيم

معمای شیعه و سنی

دوگانه تشیع و تسنن در کلیه ادیان ابراهیمی و بلکه همه مکاتب بشری نیز وجود دارد و آن دوگانه اطاعت و تقلید است.

آدمی در قبال مرجع عقیدتی خود دارای انتخابی بین مرید بودن یا مقلد بودن است. یا از مرجع عقیدتی خود از راه دور و براساس امیال و تشخیص خودش، تقلید می کند و اقوال و آداب و اطوار مرجعش را کپی می کند و یا مستقیماً از او اطاعت و تبعیت می کند یعنی مرید است.

در قرآن کریم به صورت ترجیع بندی امر اطاعت از رسولان به اهل ایمان تذکر داده شده است: اطاعت کنید از خدا و رسول و اولیای امرش! بسیاری از مردم تقلید را همان اطاعت می پندارند حال آنکه مطلقاً چنین نیست. امر تقلید می تواند از راه دور و یا حتی از راه تاریخ و سنت و روایت صورت پذیرد همان طور که اهل سنت از آداب و کردار و اعمال و راه و روش رسول خاتم تقلید می کنند که سند تقلیدشان هم روایاتی است که به رسول اکرم نسبت داده شده است که هیچ کدام از این روایات دارای سند محکمی نیست و در نزد عقل سلیم دارای هیچ اعتباری نمی تواند باشد زیرا در قبال هر روایتی، ده ها و صدها روایت ضد و نقیض دیگر وجود دارد و اکثر علمای شیعه و سنی اذعان دارند که از هر هزار روایت شاید یکی درست باشد. و تعداد روایاتی که به پیامبر اکرم نسبت داده شده آنقدر زیاد است که اگر آن حضرت همه عمرش را شبانه روز سخن می گفت نمی توانست این قدر حرف زده باشد. روایات منسوب به ائمه شیعه نیز دارای همین مسئله است. پس تقلید از رسول یا امامان از دنیا رفته از راه روایاتشان امری بی بنیاد و نامعقول و کاملاً بولهوسانه است. زیرا هر کسی درباره امری می تواند حکمی مطابق نفس خود از دریای این روایات پیدا کند و عمل خود را تقدیس نماید.

تقلید همان تقلید از سنت است و سنت که در لغت به معنای تاریخ است نشان می دهد که اهل سنت اسیر تاریخ هستند و در گذشته جا مانده اند. شیعیانی هم که از امامان خود در روایات تقلید می کنند و فقه و احکام زندگی خود را استخراج می نمایند دارای همین ماهیت می باشند و ذاتاً اهل سنت محسوب می شوند و دعوی شان بر سر مراجع تقلیدشان است.

ولی قرآن کریم به مؤمنان توصیه می‌کند که از رسولان زنده عصر خود اطاعت کنند یعنی اوامر زندگی مادی و معنوی خود را از امامی زنده بپرسند که عارفی متقی و حکیمی بصیر و عادل است و حامل نوری از نبوت محمدی و امامت علوی است.

تقلید کردن همان پیروی از امیال نفسانی خویش است که با روایات قدیمی توجیه و تقدیس می‌شود و هر فرد و فرقه‌ای هم دسته‌ای از این روایات را به خدمت گرفته تا خود را تقدیس نمایند.

برخی هم ادعا دارند که: ما از خود خدا پیروی می‌کنیم و کاری به پیامبران و امامان نداریم! قرآن کریم این ترجیع‌بند را در خطاب به این مدعیان دروغین می‌فرماید که: «پرهیزید از خدا و اطاعت کنید ما را!» این «ما» همان رسولان زنده دوران‌ها هستند که جانشینان روحانی و عرفانی رسول اکرم و ائمه هدی می‌باشند.

اطاعت کردن فقط از رسول یا امامی حی و حاضر ممکن است نه از کسی که قرن‌ها پیش از دنیا رفته است و دریائی روایات راست و دروغ در تاریخ مستمر تولید شده است که هیچ عقل مؤمنی قادر به پذیرش آنها نیست.

پیروی از رسول و امام مرده همان تقلید است و چنین کسانی انسان‌های روائی هستند و اصلاً هم نگران راست و دروغ بودن این روایات نیستند بلکه فقط نگران توجیه و تقدیس اعمال خود برحسب این روایات هستند.

در دین یهود و مسیح و نیز در آئین بودا هم این دوگانه تقلید و اطاعت به صورت دو فرقه اصلی این مذاهب در طول تاریخ خودنمایی کرده است. و بلکه در مکاتب بشری همچون مارکسیزم نیز چنین دوگانه‌ای وجود داشته است مثل اصول‌گرایان و تجدید نظر طلبان!

هر انسان اهل معرفتی درک می‌کند که تقلید از راه دور یا نزدیک و از راه روایات و تاریخ امری کاملاً نفسانی و بولهوسانه و تبدیل‌گرانه و مشرکانه می‌باشد که فرد مقلد دین و مذهب خود را در خدمت امیال و سلاقی شخصی خود تبدیل و تحریف می‌کند.

حال بهتر درک می‌کنیم که چرا از رسول اکرم و علی^(ع) آن همه سخن درباره ولایت و امامت وارد شده است که: بی‌امام، کافر است. هر که کلیه احکام شرع را به دقت انجام دهد ولی تحت ولایت امر امامی زنده نباشد کافری منافق است.

حتی اگر یک قاعده و میزانی جادوئی برای راستی آزمائی روایات دینی پیدا شود باز هم تقلید از روایات موجب احیای دل و دین و جان مقلد نیست. دین باید زنده باشد و جز در اطاعت از پیر و امامی زنده حاصل نمی‌شود. همان‌طور که امروزه بزرگترین بحران بود و نبود مسلمین در حیات مدرن فقدان احکام و قوانینی است که انسان مدرن را درک نماید و هدایت کند. از مجموع همه روایات شیعی و سنی نمی‌توان درباره حتی یکی از مسائل انسان مدرن حکمی نجات

بخش و عملی یافت. اینست که همه جوامع شیعی و سنی در جهان در بن بست هویت و معرفت جان می کنند که یا از قلمرو اسلام خروج می کنند و کافر می شوند و یا منافق می گردند.

و اما برای ما شیعیان این مسئله مبرم و شدیداً جنجالی مطرح است که آیا این مراجع تقلید حوزوی و صاحب رساله، همان اولیای امر خدا و جانشینان امام غایب و رسول خاتم هستند که بایستی از آنها اطاعت نمود که به دام تقلید و شرک و نفاق نیفتاد؟

ولی بر همگان مبرهن و عیان است که امروزه پس از حدود چهل سال تجربه جمهوری اسلامی دیگر حتی خود مراجع تقلید ما هم خودشان را به این مقام و منصب خلافت امام و رسول، قبول ندارند تا چه رسد به عامه شیعیان! اطاعت بی چون و چرای مردم از بانی و باعث انقلاب اسلامی که معتبرترین مرجع تقلید عالم تشیع بود جامعه را به چنین انکار و بحران و کفرانی نسبت به این اصل اساسی تشیع یعنی اطاعت از امام زنده کشانیده است که این انکار در برخی از اقشار جامعه تا سرحد عداوت رسیده است تا آنجا که اصل اسلام و دین را منکر می شوند.

حقیقت همانست که نشان دادیم یعنی فقه شیعه چیزی جز مجموعه ای از روایات و تفسیر و تعبیر احادیث نیست یعنی همان تقلید و سنت گرایی و پیروی از اقوال پیامبر و ائمه است هرچند که بانی انقلاب اسلامی خیلی زود به این بن بست پی برد و لذا کل فقاقت را به کناری نهاد و بلکه در شعری از مسجد و مدرسه اظهار برائت نمود. این فقدان عظیم با معضله ولایت مطلقه جبران شد که البته حاصلش همین است که در کل جامعه شاهدیم و نیز شاهد خروج برخی از مراجع مشهور شیعه از اصل تشیع هستیم و این انکار تا سرحد انکار خود قرآن به پیش رفته است که آیا اصلاً این کتاب همان وحی محمدی است یا آن هم همچون روایات، تحریف و تبدیل شده است. و این واقعه ظاهراً فجیع و تراژیک صورت مبارکی نیز دارد که در آینده رخ می نماید و آن پیدایش فقه امام زمانی است که فقهی زنده و پویا و جاریست. این فاجعه ای که امروزه به صد طریق گریبان جامعه و دولت و ملت را گرفته به معنای خروج از تاریخ است و ورود به الساعه و قیامت آخرالزمان که آستانه ظهور امام زمان می باشد. و این وجه مبارک این بن بست عظیم می باشد.

پس درک می کنیم که شیعه و سنی به لحاظ مبانی فقهی و منطق عملی خود دارای اصلی واحد است و آن روایت پرستی و تاریخی گری است که همان معنای سنت می باشد. و تنها دعوائی که باقی می ماند دعوای موسوم به دعوای عمر و علی^(ع) است که ماهیت و راست و دروغش تاکنون هنوز روشن نشده است. زیرا از طرفی گفته می شود که عمر، غاصب خلافت علی بود و همسرش را به عمد یا سهو به قتل رسانده است و از طرفی دیگر علی را می بینیم که در طی بیست و پنج سال مشاور درجه یک خلافت ابوبکر و عمر و عثمان است و بلکه نام فرزندان خود را هم ابوبکر و عمر و عثمان گذاشته است و برتر از آن دختر خود (ام کلثوم) را هم که فرزند فاطمه است به عقد عمر درآورده است یعنی دختر فاطمه را به قاتل فاطمه داده است. هیچ پدری نام دشمنان خود را بر فرزندان نمی گذارد و دختر خود را به دشمن خود تزویج نمی کند. اختلاف علی و سائر خلفا هر چه بوده آنچه که عامه شیعیان و علمای شیعه

می‌گویند نبوده است وگرنه این همه تناقض عظیم چه پاسخی دارد؟ تنها چیزی که می‌شود گفت اینست که حقیقت این اختلاف را جز خدا نمی‌داند پس بهتر است که به خود او محول کنیم و خود را از این هذیان مرگبار برهانیم و بیش از این بر طبل دشمنی شیعه - سنی نکوبیم. باید گفت که دعوای شیعه با سنی هیچ ربطی به علی و آل علی ندارد. این تناقض عظیم تاکنون هنوز در نزد عقول سلیم حل نشده است. همه معماهای اختلاف شیعه و سنی از همین جنس است. پس معلوم می‌شود که حقیقت امر چیزی در ورای این قصه‌های ضد و نقیض تاریخی است و آنچه که تحت عنوان دعوای شیعه و سنی در میان مسلمین جریان دارد امری موهوم و مخدوش و غیرقابل فهم و نامعقول می‌باشد و حقیقت امر را باید در جای دیگری جست. این دعوا آنقدر پیچیده و دیالکتیکی است که کسی چون دکتر شریعتی می‌گوید: سنی‌ها از ما شیعه‌ترند!! این یعنی چه؟ یعنی اینکه سنی‌ها لااقل خلفا و حاکمان سیاسی خود را امام و ولی امر خود می‌دانند و از آنها اطاعت می‌کنند ولی ما شیعیان امامان زنده خود را همواره تنها گذاشته و بکام مرگ فرستاده‌ایم و عرفای خود را که براستی اولیای امام زمان هستند همواره در طول تاریخ تکفیر نموده و به کشتن داده‌ایم و این اطاعت بی‌چون و چرای ما از امام بوده است!!

و اما به‌نظر ما تنها اختلاف عقیده بین شیعه و سنی درباره حقیقت امامت علی^(ع) و یازده فرزند اوست. یعنی اهل سنت امامت الهی امامان شیعه را به‌عنوان خلیفه خدا و انسان کامل الهی منکرند و اصلاً چنین مقامی را برای هیچ انسانی قائل نیستند حتی برای رسول خاتم^(ص)! در حالی که در نزد علمای حقیقی شیعه، رسول اکرم و علی^(ع) انسان‌های کامل الهی هستند و دین اسلام با خاتمیت نبوتش منجر به ظهور امامت شده که ظهور انسان کامل الهی می‌باشد در مراتب تجلی! یعنی اهل سنت اصلاً چنین مقام الهی را برای انسان قائل نیستند. کل دعوا و اختلاف همین است و مابقی افسانه و تاریخ‌سازی و روایت بازی و فرقه‌پرستی و نژادپرستی در لباس دین است. اختلاف شورای سقیفه با علی^(ع) نیز همین امر امامت است و ابوبکر و عمر و عثمان نیز منکر مقام امامت الهی علی^(ع) بودند. آیا اصلاً چند درصد از شیعیان مقام امامت علی و ائمه هدی را درک و باور دارند و به آن متعهد می‌باشند.

آیا کدام‌یک از ما شیعیان مؤمن به وجود انسان کامل الهی باور دارد به این امر که هر کسی نیز می‌تواند چنین مقامی را حاصل کند آنگونه که در باب آدمیت و امامت در رساله «نزول و عروج روح در خلق جدید آخرالزمان» نشان داده‌ایم. این تنها اصل و اساس مذهب امامیه و تشیع است. هر که دارای چنین ایمان و سیر و سلوکی است یک انسان امامی و شیعه علی است و مابقی هر چه باشد از این مکتب بیرون است چه طرفدار عمر باشد یا علی! چه با دست باز نماز بخواند یا بسته.

به‌نظر ما هیچ‌کس حق علی را نخورده است چرا که اصولاً حق، چیزی خوردنی نیست. یعنی علی^(ع) پس از رحلت رسول خدا هرگز طالب خلافت سیاسی نبود زیرا می‌دید که بیش از هشت نفر در اطراف او باقی نمانده‌اند همان هشت نفری که معروفند به نخستین شیعیان همچون سلمان و ابوذر و عمار و....! علی حتی بیست و پنج سال پس

از رحلت پیامبر که نوبت خلافت ایشان رسید با اکراه و به زور اطرافیان حکومت را پذیرا شد با این خط و نشان که: ولی شما تاب عدالت مرا ندارید!! و اتفاقاً همان جماعتی که بر او تیغ کشیدند تا حکومت را بپذیرد نخستین کسانی بودند که پس از حکومتش هم بر او تیغ کشیدند و تکفیرش کردند و عاقبت کشتندش!

پس دعوای علی با ابوبکر و عمر و عثمان و پیروانشان بر سر خلافت هم نبود، بر سر امامت هم نبود زیرا علی اصلاً هیچ دعوائی درباره خودش نداشت و نشان این حقیقت همانست که با همه این خلفا در طی بیست و پنج سال بی هیچ ادعائی همکاری و همدلی کرد و فرزندان حسن و حسین در همه حکومت‌های سه خلیفه به عنوان سرباز می‌جنگیدند و در مواردی هم که ضروری بود خود علی در برخی از سیاست‌های این خلفا مداخله و اعتراض می‌کرد همچون ماجرای استانداری سلمان در ایران.

علی آنقدر تنها و بی‌کس بود که در دوره کوتاه حکومتش همه مریدان قدیمش اطراف او را خالی کردند و کسی چون ابن عباس پسرعم علی که نزدیکترین و عالمترین فرد به علی بود نیز به او پشت کرد و کناره‌گزی.

حق علی، امامت است نه خلافت سیاسی! این حق هنوز هم پس از چهارده قرن در نزد حتی علمای شیعه نامفهوم و مشکوک و گاه مردود است.

علی^(ع) بانی مکتب اصالت انسان کامل به عنوان خلیفه مطلق خداوند و مظهر اراده کامل حق در جهان است و او خود نخستین این انسان است و شیعیان را به این وادی فرامی‌خواند. به نظر ما جز انگشت‌شماری از عارفان اسلامی کسی این حق را دریافته و رهرو آن نشده است و لذا از نظر ما شیعیان حقیقی علی همین اندک عارفان بوده‌اند و لاغیر! که بسیاری از همین عارفان در نزد اکثر علمای رسمی شیعه در طول تاریخ متهم و تکفیر شده و گاه به قتل رسیده‌اند از بایزید و حلاج تا به امروز! و مجموعه آثار و کل زندگی ما فقط در خدمت تبیین این حقیقت بوده است.

بنابراین از نظر ما گناه ابوبکر و عمر و عثمان و جماعت اهل سنت بیشتر از گناه شیعیان منافق در طول تاریخ نیست که بسیار کمتر است. به یاد داشته باشیم که ابن‌زیاد و ابن‌ملجم و عمرسعد و شمر و امثالهم که در رأس شقی‌ترین دشمنان علی و خاندانش قرار داشتند زمانی از شیعیان علی بودند که در مقابل عدلش تیغ کشیدند و خارجی شدند. امروزه اکثر قریب به اتفاق شیعیان از جنس آن خوارج هستند.

علامه حیدر آملی از عرفای شیعه قرن هشتم چه نیکو گفت که: تشیع همان تصوف است و لاغیر! تصوفی که مکتب سیر و سلوک عرفانی تحت ارادت و اطاعت بی‌چون و چرای عارفان زنده است که اولیای امام زمان در هر زمینی می‌باشند. مذهب امامیه، مذهب باور به انسان خدایگونه است. باور به این حقیقت که انسان می‌تواند محل تجلی حق باشد و فقط برای همین حق آفریده شده است و جز این هیچ حقی نیست و حق علی هم جز این نیست که هر

کس که انکارش کند حق وجود خودش را انکار کرده است و به خودش ظلم نموده است چه با دست بسته نماز بخواند چه با دست باز!

کسی که به جای اطاعت از رسولان و امامان و عارفان زنده از مردگان تقلید می‌کند و دین خدا را برحسب نفس خودش تبدیل و تحریف می‌کند شیعه نیست، مؤمن نیست، اهل هدایت نیست، حداکثر مسلمانی موروثی و تاریخ‌گراست یعنی اهل سنت است حتی اگر شبانه روز علی علی گوید! و سنت در لغت یعنی تاریخ و تقلید!

در قرآن کریم هم حتی یک آیه نیست که اهل ایمان را دعوت به پیروی و تقلید از خود قرآن نماید بلکه مستمراً دعوت به اطاعت از خود رسول می‌کند و رسول همان فرستاده خدا بر زمین در هر عصری است که جانشین رسالت محمدی است و آل محمد هم همین رسولان هستند. زیرا رسالت محمدی کامل شده است به پایان نرسیده است.

آنهایی که خاتمیت را پایان وحی و رسالت محمدی می‌دانند شیعه نیستند اهل سنت هستند حتی در لباس شیعه! و این سنی‌های در لباس شیعه به مراتب خطرناک‌ترند یعنی سنیان منافق هستند! پس اهل سنت از اکثر شیعیان در دینشان صادق‌ترند که علی^(ع) را هم چون ابوبکر و عمر و عثمان صحابیانی عالم و باوفا و درستکار می‌دانند و بس!

ما معتقدیم که با رحلت رسول اکرم^(ص)، نور وحی محمدی و قرآن در قلوب همه مؤمنان حقیقی مستقر است یعنی نزول قرآن همچنان تا قیامت ادامه می‌یابد. و اینست معنای جاودانگی قرآن و دین محمد! این جاودانگی در سنت و تاریخ و تقلید و روایت‌پرستی حاصل نمی‌آید که امروزه شاهدیم که کل اسلام را به بن‌بست و ابطال کشانده است. و معنای مذهب امامیه و امامت همین تنزیل جاودانه کتاب الله در قلوب مؤمنان علوی است. و هر انسانی که حامل چنین تنزیلی از قرآن است انسان امامی است و در امامت زیست می‌کند و با ائمه هدی در زندگی محشور می‌باشد و تحت ولایت امام زمان به سر می‌برد که خود امام مبین و نور مبین و کتاب زنده خداست.

شیعه یعنی مرید نه مقلد! و سنی یعنی مقلد آداب رسول خدا از طریق روایات آن‌هم روایاتی که هرگز درستی‌اش قابل اثبات نیست.

خود امامان اربعه اهل سنت معترفند که حتی به یک هزارم روایات منسوب به رسول خدا هم نمی‌شود استناد نمود. پس این چه سنت است!! مراجع شیعه هم مقادیری از همین روایات مجعول و مشکوک منسوب به رسول و ائمه هدی را اساس فقاقت و رساله‌های عملیه خود قرار داده‌اند و به بیرون خود تحویل داده تا از آن تقلید کنند. این هم دقیقاً مذهب اهل سنت است یعنی دین تاریخی و روائی و موروثی است که در تاریک‌خانه تاریخ جا مانده است. این دین مجموعه‌ای از فوت و فن‌های میان تهی و موهوم است که مقلدان انجامش می‌دهند بی‌آنکه معانی آن را درک کنند به این امید که در آخرت به بهشت بروند. دین مجموعه‌ای از فوت و فن نیست، نور است، روح است و عشق سیر الی الله است و عرفانی که وجدان اهلش را لبریز از محبت حق و خلق می‌سازد نه اینکه تبدیل به یک موجود انتحاری و

دیوانه و خونخوار کند که از عالم و آدم متنفر است و جز نابودی جهان، عشقی ندارد. آن شیعه‌ای هم که در انتظار ظهور امام زمان است تا از عالمیان انتقام بستاند و شاه جهان شود همان داعشی از فرقه و نژاد دیگرست. امروزه در سراسر جهان فقط شاهد خودکشی مسلمین هستیم اعم از شیعه و سنی! این خودکشی چه معنایی دارد؟ یعنی آخرالزمان مذاهب تاریخی که منکران حق را به خودبراندازی کشانده است.

دین حق، رحمانی‌ترین، عاشقانه‌ترین، لطیف‌ترین و عزیزترین راه و روش زیستن و اندیشیدن و احساس کردن را به اهلس هدیه می‌کند نه راه و رسم شقاوت و نابودگری را! دین حق، راه زندگی خلاق و شاکرانه است نه آداب مرده‌پرستی و مرده‌خواری و نژادپرستی شقاوت بار!

دین محمد که دین آخرالزمان است بارانداز همه ادیان و مکاتب الهی و انسانی در تاریخ است و لذا کل بشریت را در خود پذیرا می‌شود. دین محمد، دین تکفیر عالم و آدمیان نیست. دین خودپرستی و نژاد برتر نیست این نژاد برتر چه بنی اسرائیلی باشد یا هاشمی و قریشی! و شاهدیم که جنگ خاورمیانه که کل جهان را در خود می‌سوزاند جنگ بین نژادپرستان در لباس دین است. جنگ اشقیاء و کافران و منافقان است و در این جنگ هیچ مؤمنی راه ندارد و نباید واردش شود.

پس سنی مذهب یعنی تاریخی مذهب! از این منظر می‌توان گفت که جز عارفان و سالکان روحانی در همه ادیان و مذاهب الهی بر روی زمین مابقی مردمان همه سنی مذهب و تاریخی مسلک هستند یعنی از دین مرده پیروی می‌کنند و مرده‌پرستانند! سنی مذهب مسلمان، سنی مذهب شیعه، سنی مذهب یهود، سنی مذهب مسیحی، سنی مذهب بودائی، سنی مذهب دائوئی و الی آخر! و حتی از سنی مذهب درویش و صوفی هم می‌توان نام برد که اگر فرقه‌های درویشی اینگونه‌اند و اسیر مقادیری آداب و فوت و فن و اوراد پوچ و توخالی هستند که از تاریخ و روایات به ارث برده‌اند که جز جنون و مالیخولیا دستاوردی ندارد همچون سنی مذهبان مولویه، خاکسار، نقشبندی، نعمت‌اللهی، اسماعیلیه و شیخیه و غیره!

دین نه تنها سنت نیست بلکه سنت‌شکنی است یعنی تاریخ شکنی، وراثت‌شکنی، نژادشکنی و خودشکنی! از این رو در قرآن کریم مکرراً شاهدیم که کافران و منکران هر عصری در قبال انبیای الهی اینگونه استدلال می‌کردند که: ما خود دارای دین هستیم و از آداب آباء و اجداد خود پیروی می‌کنیم!! این یعنی سنت‌پرستی که همواره در نقطه مقابل بعثت انبیای بزرگ قرار داشته که جملگی سنت‌شکن بودند از ابراهیم^(ع) تا محمد^(ص)! آنها فقط بت‌های سنگی و چوبی را نشکستند بلکه سنت‌های بت شده را شکستند که آن بت‌های فیزیکی نماد و نماینده این سنت‌های فکری و عملی بودند.

و امروزه مدرنیته خود تبدیل به یک سنت جهانی شده است که اتفاقاً همه سنت‌های تاریخی را هم در خود حمل می‌کند و رنگ و لعاب تکنولوژیکی می‌زند و به اصطلاح آنها را تجدید می‌کند. و اینک نوبت درهم شکستن این سنت علمی - فنی - اقتصادی - سیاسی است که رسالت آن جز در آثار و معارف ما نیست.

پس باید دانست که مدرنیته در نقطه مقابل سنت نیست بلکه بارانداز همه سنت‌های تاریخی است که در قالب تکنولوژی تجسم اساطیری یافته و خود را می‌پرستد. پس این ماشین را باید شکست منتهی نه با پتک بلکه با تفکر و تقوا و معرفت نفس و تزکیه تن و جان از رسوبات این سنت آخرالزمانی!

سنت، وراثت است، عادات است، سلطه تاریخ و اموات بر تن و دل و جان و روان است و ژنتیک است و امروزه سنت در کالبد صنعت تجسم یافته است. پس دریابید که چرا سنت‌پرستان و نژادپرستان و تاریخ‌پرستان قهارترین عاشقان و مسخ شدگان صنعت و تکنولوژی مدرن هستند و از این طریق می‌خواهند که کل جهان را تحت سلطه سنت خود درآورند. بنگرید به جهانخواهی انگلیسی و ژرمنی و روسی و اسرائیلی و عربی و ژاپنی و چینی و امثالهم که در رقابت بر سر کسب تکنولوژی و سلاح برتر، دست به هر جنایتی می‌زنند.

صنعت‌پرستی تجسم سنت‌پرستی است. اگر این راز را درک و فهم نمودید به بزرگترین معمای آخرالزمان دست یافته‌اید. پس بزرگترین توهم و واژگونسالاری عقلی اینست که صنعت و مدرنیته را در نقطه مقابل سنت بدانیم که عموماً اینگونه می‌پندارند در حالی که این همان است.

و نکته آخر اینکه انسان اهل سنت و سنت‌پرست که امروزه در لباس صنعت و مدرنیته پنهان شده است انسانی مقلد است که مرجع تقلیدش صنعت و تکنولوژی مدرن است.

سنت از ماهیت بت است. سنت‌پرستی یعنی تجسم بخشیدن و مُد نمودن امیال و آراء و آداب و باورهای تاریخی و موروثی! و چه چیزی بهتر از آهن و بتون در کوره‌های آتشین می‌تواند بواسطه محکم‌ترین تکنولوژی‌ها به این آرمان لباس عمل بپوشاند. اینست که صنعت عین سنت است. در این معنا تا توانی بمان و بیندیش تا بزرگترین توهم و دروغ دوران را از خود برانی، دروغی که سنت و صنعت را ضد هم معرفی کرده است و مدرنیته را خصم سنت‌پرستی می‌خواند.

صنعت همان سنت آهنین است که در کالبد سنگ و فلزات و بتون و تکنولوژی‌ها خود را ابدی تصور می‌کند. و این کارگاه جاودانه‌سازی سنت‌های تاریخی اقوام، همان کارگاه جنگ‌های عصر جدید است. دو جنگ جهانی اول و دوم، جنگ بین سنت‌های آهنین و صنعتی شده بین دو سنت و نژاد ژرمانی و انگلیسی بود. و اینک شاهد جنگی جدید بین دو نژادپرستی روسی و انگلیسی هستیم در کشوری سوم!

باید درک کرد که سنت پرستی همان نژادپرستی و خودپرستی تاریخی - قومی است که در قالب صنعت، کوس انالحق زده و اراده به جهانی شدن دارد و جهانخوار است.

کسی که نمی تواند آفرینش تکوینی (آنی - الساعة) جهان هستی را درک و فهم نماید و بپذیرد انسانی سنت پرست و دهرپرست و اسیر ظلمت تاریخ است. و صنعت، آخرالزمان سنت و سنت آخرالزمانی است. این معنا در اندیشه کسانی که ناجی موعود و مهدی و مسیح خود را سوار بر سفینه فضائی و بمب هسته ای می بینند واضح ترین بیان یگانگی سنت و صنعت است. انسان ناجی که از اعماق تاریخ می آید بمب اتم است نه مهدی موعود! زیرا امام زمان، انسانی الساعة و حی و حاضر است نه مزمن و تاریخی و اساطیری! فقط انسان امامی و مؤمن حامل نور و روح امام است که جان و روان خود را از اسارت تاریخ و سنت و صنعت و وراثت مرگبار آباء و اجدادی می رهاند و انسانی الساعة می گردد و خُر!

پس جز انسان های امامی و حامل نور و روح امامت، مابقی مردم جهان همگی سنی مذهب هستند یعنی صنعتی مذهب و تاریخی و مرده! «مردگانند مپندار که زندگانند!» قرآن -

پس باید اعتراف نمود که هیچ حقیقتی از راه تاریخ و روایات تاریخی به دست احدی نیامده و نخواهد آمد از جمله حقیقت دعوای بین شیعه و سنی! براستی که تاریخ، تاریک است و از این تاریک خانه جز ظلمات بیرون نمی آید.

علی اکبر خانبجانی

۱۴۰۱/۰۲/۰۶